

The Modern State in the Idea of Hobbes¹

Hossein Alaei

Assistant Professor, Public Law and Faculty Member, Department of Law, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran. Alaei¹³⁶⁴@yahoo.com

Jafar Barati

PhD. Student in Public Law, Tehran Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding Author**), jafarbarati¹³⁶²⁷⁰@yahoo.com

Abstract

The purpose of the present study is to review the role of Hobbes on the formation of the theoretical principles of the modern state. The method of study is descriptive-analytic and the results showed that by justifying the absolute state, Hobbes indeed justified some elements of the modern state too. In Hobbes' view, the absolute authority of a leader for establishing order and preventing chaos leads to an absolute state in which there is no competitive power in front of a king to limit his authority. Therefore, the theory of Hobbes for the rational justification of the absolute state, involves some elements of the modern state. The exclusive legitimacy of the government in using force, totalitarianism, the churches' obedience to the civil ruler, natural freedom and equality of people in society, and the state legitimacy over the satisfaction of citizens are among some important impacts of Hobbes on the modern state.

Keywords: Modern State, Absolute State, Hobbes, Social Contract.

¹ Received: ۲۰۱۹/۰۵/۳۱ - Revision: ۲۰۱۹/۰۸/۰۶ - Accepted: ۲۰۱۹/۰۹/۲۱

**© the authors

دولت مدرن در اندیشه هابز^۲

حسین علایی

استادیار، گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. alaae1364@yahoo.com

جعفر براتی

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

jafarbarati136270@yahoo.com

چکیده

هدف تحقیق حاضر بررسی نقش هابز در شکل‌گیری مبانی نظری دولت مدرن است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که هابز با توجیه دولت مطلقه، در واقع برخی از عناصر دولت مدرن را نیز توجیه نمود. اختیارات مطلق حاکم به جهت برقراری نظم و جلوگیری از آشوب از دیدگاه هابز، به دولت مطلق منجر می‌گردد که در آن هیچ‌گونه قدرت رقیبی در برابر پادشاه به جهت محدودیت اختیارات او وجود ندارد. بنابراین، نظریه هابز در توجیه عقلانی دولت مطلقه، برخی از عناصر دولت مدرن را در خود دارد. مشروعیت انحصاری حکومت در استفاده از زور، مطلق بودن حاکمیت، انقیاد کلیسا در برابر حاکم مدنی، آزادی و برابری طبیعی افراد جامعه و مشروعیت حکومت بر رضایت اتباع از مهم‌ترین موارد تأثیرگذاری هابز بر دولت مدرن است.

کلیدواژه‌ها: دولت مدرن، دولت مطلقه، هابز، قرارداد اجتماعی.

^۲ تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۰ - تاریخ اصلاح: ۱۳۹۸/۰۵/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۳۰

مقدمه

در زمان حاضر، دولت-ملت (دولت مدرن) قوی‌ترین بازیگر سیاسی در جهان می‌باشد. دولت مدرن سازمان حاکمی است که از گروهی از افراد تشکیل شده که وحدت ملی را حفظ، قلمرو معینی را اشغال نموده است، و حکومت خاص خود را دارد. کشورهایمانند ایتالیا، ژاپن، فرانسه و ایالات متحده آمریکا مثال‌هایی از دولت‌های ملت در شکل مدرن می‌باشند. نظام دولت مدرن از اروپای غربی شروع شد و به تدریج سرتاسر جهان را در بر گرفته است.

نظام دولت مدرن در نتیجه افول تدریجی اقتدار سیاسی که در بد لردهای فئودال و کلیسای کاتولیک قرار داشت، ظهور یافت. رنسانس و اصلاحات مذهبی هر یک پشتوانه اقتدار کلیسا را درهم شکست. مردان رنسانس اشکال کلاسیک (غالباً آموزه‌های یونان باستان) را به عنوان راهنمایی برای یادگیری مورد توجه قرار دادند. از دیدگاه اصلاح‌گران مذهبی هر یک از مومنین کشیش خود در پیشگاه خداوند هستند. در نتیجه در آن زمان، مسیر آگاهی و بهشت هیچ یک از میانه کلیسای روم عبور نمی‌کرد. اصلاحات مذهبی پروتستان عامل مهمی در گذار دولت در سرتاسر اروپا محسوب می‌شود (Bowen, 2018, P. 2).

اصلاحات پروتستان به فروپاشی اتحاد مذهبی در اروپا کمک نمود، و این فروپاشی با ظهور دولت مدرن همزمان شد که دارای مرزهای سیاسی، نظام قانون‌گذاری و قضایی، و در نتیجه قوانین مختص خود بود. این دوره در واقع زمان رشد آگاهی ملی محسوب می‌شود. زبان‌های ملی در دانشگاه‌ها به مرور جایگزین زبان لاتین شد. تمایل به قوانین ملی به جای قوانین مبتنی بر حقوق روم به تدریج توسعه یافت. در اروپا، ناسیونالیست حقوقی سرانجام به شکل کدهای قانونی مدون ملی درآمد. به جای اقتدار کلیسای روم یا اقتدار پاپ یا برخی از اصول جهان‌شمول، اکنون منبع اقتدار، قانون دولت محسوب می‌شود (Buzzard, 1999, P. 68).

هم‌زمان با فروپاشی اقتدار کلیسای روم، اروپا همچنین شاهد افول نظام فئودالی بود. اصلی‌ترین فشار بر نظام فئودالی، در نتیجه پیدایش نظام سرمایه‌داری طبقه متوسط در اروپا ایجاد شد. بعد از جنگ‌های صلیبی، صلیبیون به اروپای غربی برگشتند و داستان‌هایی را همراه با ثروت از شرق با خود به همراه آوردند. تمایل به تجارت موجب بهبود راه‌های تجاری غرب به شرق شد. در نتیجه رشد تجارت، شهرها به عنوان مراکز تجاری توسعه یافتند. این شهرها در طی زمان، به تدریج خواهان استقلال از اربابان فئودالی خود شدند. در برخی از موارد، رهبران این شهرها بر علیه اربابان فئودالی خود قیام نمودند و در زمان‌های دیگر، آنها استقلال خود را از لردهایی که همیشه نیاز به پول داشتند، خریداری کردند.

توسعه شهرها در نتیجه بازرگانی و در مهاجرت کشاورزان به سمت شهرها جهت کسب آزادی‌های بیشتر و رهایی از نظام بسته فئودالی و در کنار آن شکل‌گیری طبقه سرمایه‌داری، همگی عاملی در پایان دادن به نظام فئودالی در اروپای غربی و انگیزه برای ایجاد قدرت ملی متمرکز محسوب می‌شود.

در نظام فئودالی، منبع ثروت در مالکیت زمین قرار داشت، لیکن طبقه تجاری در حال ظهور، ثروت خود را در تجارت و پول جستجو می‌کردند. در نتیجه این تحول، فئودال‌ها تفوق سیاسی خود در برابر تجارت و انباشت سرمایه را از دست دادند. سرمایه‌داری جدید منبعی برای پیدایش نوع جدیدی از دولت محسوب می‌شد.

در صورتی که دولت مدرن تاریخ پیدایشی داشته باشد، این تاریخ را باید سال ۱۶۴۸م، سال امضای معاهدات وستفالی^۳ دانست، که توانست به طور موثر پایانی بر جنگ‌های سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸م) محسوب شود. جنگ‌های سی ساله، جنگ‌های خونین مذهبی بین کاتولیک‌های و پروتستان‌ها در اروپا محسوب می‌شود. به عنوان راه حلی برای جنگ، معاهده وستفالی به شاهزاده آلمان اجازه داد که در خصوص مذهب رسمی قلمرو خود که می‌توانست مذهبی کاتولیک، کالوینسم یا لوتریسم باشد، تصمیم‌گیری نماید. نکته مهمتر اینکه در سرتاسر اروپا معاهدات وستفالی را می‌توان نشانه آغاز ظهور دولت حاکمی تلقی کرد که هریک از این پادشاهان در قلمرو خود از حاکمیت مطلقه برخوردار بودند. در واقع مفهوم حاکمیت به معنای قدرت برتر از قدرتی که مافوق آن وجود ندارد، از این زمان ظهور یافت.

یکی از کسانی که در شکل‌گیری مولفه دولت مدرن نقش غیرقابل انکاری دارد، توماس هابز^۴ فیلسوف انگلیسی است. هابز به شدت تحت تاثیر بدبختی‌های برخاسته از جنگ داخلی انگلستان در دهه‌ی ۱۶۴۰م بود و فکر می‌کرد تنها با وجود یک پادشاه مقتدر، انگلستان می‌تواند از بدبختی و آشوب نجات یابد (عالم، ۱۳۷۷، ص ۱۸۳). به این جهت سعی در خلق آثاری داشت تا به این وسیله انگلستان را از این مهلکه نجات دهد. وی در این راستا آثار مهمی همچون «درباره شهروند»، «نقد توماس وایت» را به نگارش درآورده بود. اما آن اثر ماندگار که اساسا منشور فکری هابز به حساب می‌آید، کتاب «لویاتان» می‌باشد. این اثر که در سال ۱۶۵۱م انتشار یافت، تلاشی بود برای پشتیبانی از اصل حکومت مقتدر و استبدادی که به‌زعم وی یگانه نوع کارآمد و قابل قبول از دولت است.

هدف پژوهش حاضر پاسخگویی به این سوال اساسی است که هابز در شکل‌گیری مولفه‌های دولت مدرن چه نقشی داشت؟ در این راستا، نخست شاخصه‌های دولت مدرن مورد بحث قرار گرفته و در ادامه نقش اندیشه هابز در شکل‌گیری هر یک از این مولفه‌ها بررسی می‌گردد.

^۳ The Treaty of Westphalia

^۴ Thomas Hobbes

چارچوب نظری

یکی از پیامدهای مدرنیته، پیدایش دولت مدرن است. همان طور که گفته شده، دولت مدرن، در قالب دولت ملت در نتیجه تحولات سیاسی ویژه، به طور خاص در اروپای غربی شکل گرفت. اصلاحات مذهبی، رنسانس، پیدایش طبقه سرمایه‌دار و افول نظام فئودالی از مهمترین دلایل پیدایش دولت در مفهوم مدرن خود است. معاهدات وستفالی نیز آغازی بر روند پیدایش دولت مدرن است. دولت در مفهوم مدرن خود شاخصه‌ها و مولفه‌هایی دارد که آن را از سایر اشکال حاکمیتی دولت در طول تاریخ متمایز می‌سازد. به طور کلی ویژگی‌هایی مانند انحصار کنترل مشروع ابزار خشونت، حاکمیت، بوروکراسی اداری، استفاده از قدرت غیر شخصی، شهروندمداری، قانونمندی، مالیات‌گیری از جمله مشخصه‌های دولت مدرن است.

حاکمیت

یکی از شاخصه‌های اصلی دولت مدرن، حاکمیت است. حاکمیت دولت مدرن به دو شکل خود را نشان می‌دهد، حاکمیت در بعد داخلی و حاکمیت در بعد خارجی.

حاکمیت در بعد داخلی

حاکمیت عبارت از قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است. هنگامی که گفته می‌شود فلان دولت حاکم است، یعنی در حوزه اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروهای دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری برابر با آن وجود ندارد. در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از او است، لکن صلاحیت‌های او فی نفسه است. مفهوم حاکمیت و دولت کشور چنان با هم پیوند خورده‌اند که دولت-کشور بدون حاکمیت موجودیت ندارد و بر عکس بدون دولت کشور حاکمیت مطرح نیست. نفی یکی از آنها نفی دیگری را به دنبال دارد (قاضی، ۱۳۸۷، ص ۷۰). در واقع حاکمیت دولت در بعد داخلی رابطه بین قدرت حاکم و اتباع آن است. مهمترین بحث در خصوص حاکمیت داخلی بحث مشروعیت حاکمیت است. به عبارت دقیق‌تر، بر چه مبنایی دولت اقتدار خود را اعمال می‌نماید؟ در خصوص مشروعیت حاکمیت دو ادعای اصلی مطرح شده است: حق الهی پادشاه و قرارداد اجتماعی. مفهوم حاکمیت در دولت‌های مدرن غالباً خود را در قالب حاکمیت مردم یا ملت، همراه با قانون اساسی مدون و ساختارهای دموکراتیک نشان می‌دهد. در واقع حاکمیت در دنیای کنونی از مفهوم حاکمیت در شکل سنتی خود فاصله گرفته است. با این توضیح که در مفهوم سنتی حاکمیت که در آغاز شکل‌گیری آن مطرح می‌شد، حاکمیت مساوی با اقتدار مطلق حاکم بود.

این ویژگی بیشتر خود را در شکل پادشاهی مطلقه بروز می‌داد، لیکن در دنیای معاصر، بعد از فروپاشی دولت‌های مطلقه، حاکمیت شکل دموکراتیک یافته است. این شکل از حاکمیت به طور مستقیم و یا غیرمستقیم از مردم نشأت می‌گیرد.

حاکمیت در بعد خارجی

به دنبال جنگ‌های سی ساله، درگیری‌های مذهبی در اروپا بیشتر مناطق این قاره را در بر گرفت. معاهده صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸م مفهوم حاکمیت سرزمینی را ایجاد نمود. یکی از آثار به رسمیت شناخته شدن حاکمیت دولت ملی در این معاهدات اصل منع مداخله در امور دولت‌های دیگر است. همچنین این معاهده باعث شد که نفوذ کلیسای کاتولیک روم در امور داخلی دولت‌های اروپایی به شدت محدود شد. به طور خلاصه می‌توان گفت معاهدات وستفالی نظم جدیدی بر مبنای برابری دولت‌های حاکم در اروپا ایجاد نمود (Osiander, 2001, P. 251).

در حقوق بین‌الملل، دولت حاکم به عنوان نهادی تعریف شده است که دارای جمعیت دائمی، قلمرو مشخص و حکومت می‌باشد و این قابلیت را دارد که با دیگر دولت‌های حاکم وارد روابط متنوعی شود.^۵ همچنین به طور معمول از مفهوم دولت حاکم در بعد بین‌الملل این‌گونه برداشت می‌شود که دولت در سطح بین‌الملل حاکمیت دارد که به هیچ قدرت یا دولت دیگری وابسته و یا تابع نیست (see: Henry, 1826, P. 51).

در ماده ۲(۴) منشور سازمان ملل متحد با صراحت اصل حاکمیت دولت ملی به رسمیت شناخته شده است، که مقرر می‌دارد: «کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند نمود».

این ممنوعیت کلی در زمینه استفاده از زور در روابط بین دولت‌ها، هرگونه تهدید یا استفاده از زور را شامل می‌شود، زیرا ماده مذکور از بکارگیری عبارت «جنگ» خودداری نموده، و شامل اقدامات قهرآمیز حتی با شدت کم نیز می‌شود.

شهروندمداری

شهروندمداری یعنی فرد از حالت تبعه خارج شده و دارای حقوق و تعهدات متقابل در جامعه می‌شود که با پیدایش دموکراسی ربط وثیقی دارد (افضلی، ۱۳۸۶، ص ۳۴). شهروندان به دلیل تعلق آنها به یک کشور از برخی امتیازات و حقوق برخوردار هستند. بنابراین، در دولت مدرن رابطه بین جمعیت دولت و نظام سیاسی حاکم بر آن رابطه شهروندی است.

^۵ ماده ۱ کنوانسیون مونته ویدئو در خصوص حقوق و تکالیف دولت‌ها معیار شکل‌گیری دولت در حقوق بین‌الملل را که به طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفته، ارائه می‌نماید. این ماده اظهار می‌دارد که دولت به عنوان یک شخص حقوق بین‌الملل باید صلاحیت‌های زیر را داشته باشد: جمعیت دائمی، قلمرو تعریف شده، حکومت و قابلیت برقراری رابطه با دولت‌های دیگر».

همین ویژگی، شهروندی را از حقوق بشر که مستقیماً ارتباطی با رابطه تابعیت ندارد، متمایز می‌سازد. بنابراین، شهروندی و حقوق ناشی از آن صرفاً از نقطه نظر رابطه بین یک فرد و یک نظام سیاسی خاص معنا پیدا می‌کند. شکل‌گیری مفهوم شهروندی و شهروندمداری در واقع ناشی از تحولات تاریخی در اروپای غربی و فروپاشی نظام فئودالی یا همان نظام ارباب رعیت بود. در این نظام اتباع در برابر حاکم رعیت محسوب شده و این رابطه هیچ حقی را برای رعیت در برابر حاکم ایجاد نمی‌نمود. با فروپاشی نظام فئودالی و شکل‌گیری دولت‌ها شهرها شهروندی جای رعیت را گرفت. در اغلب دولت‌های مدرن، حقوق شهروندی در قوانین اساسی گنجانده شده است و این حقوق طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود.

انحصار مشروع استفاده از ابزار خشونت

انحصار مشروع ابزار خشونت مفهومی بنیادین در دولت مدرن است، که شکل‌گیری آن به نوشته‌های ژان بودن فیلسوف فرانسوی و هابز برمی‌گردد. مارکس وبر^۶ در تعریف مفهوم دولت، برای نخستین بار در جامعه‌شناسی در مقاله خود با نام «سیاست به مثابه یک حرفه» (۱۹۱۹م)^۷ به شرح این ویژگی دولت مدرن پرداخت. وبر ادعا می‌کند که دولت تنها اجتماعی بشری است که می‌تواند ادعای انحصاری در زمینه مشروعیت استفاده از زور فیزیکی را داشته باشد. با این وجود، این انحصار محدود به حوزه جغرافیایی خاصی بوده و در حقیقت این محدودیت به حوزه خاص، یکی از چیزهایی است که دولت را تعریف می‌کند (Weber, ۲۰۱۵, P.۱۳۶). در واقع وبر دولت را به عنوان سازمانی توصیف می‌کند که حق استفاده، تهدید، یا جواز استفاده از زور بر علیه اتباع مقیم خود را داشته است. چنین انحصاری طبق نظر مارکس وبر، باید از طریق فرآیند مشروعیت‌سازی روی دهد (همان).

آنتونی گیدنز، دولت‌های مدرن را دولت ملت می‌نامد و معتقد است که این دولت‌ها برخلاف دولت‌های سنتی مرزهای مشخص و معینی دارند، در فضایی نظام‌مند با دیگر دولت‌ها قرار دارند و در مقایسه با دولت‌های سنتی، در اغلب موارد در داخل ایجاد سازش و مصالحه می‌کنند و انحصار ابزارهای خشونت را در اختیار دارند. دولت‌هایی که دستگاه حکومتی دارند و ادعای حاکمیت بر قلمروهای ویژه‌ای دارد، دارای قوانین مدون رسمی‌اند و با کنترل نیروهای نظامی پشتیبانی می‌شوند (Anthony, ۱۹۸۵, P.۵).

^۶ . Max Weber

^۷ . Politics as a Vocation

بوروکراسی اداری

یکی از مشخصه‌های دولت مدرن بوروکراسی عمومی است. وبر، بوروکراسی را به عنوان شکل کلی مدیریت در تمام سازمان‌ها در مقیاس بزرگ در جامعه مدرن و فرآیند کلی عقلانیت جامعه مدرن تلقی می‌کرد. مدیریت دولت و اجرای امورات اداری دولت‌های مدرن از نحوه اجرای اداری دولت‌های سنتی متفاوت است.

ویژگی بوروکراسی عمومی از دیدگاه وبر عبارتند از:

۱. مدیریت بوروکراتیک بر طبق رویه‌ها و مقررات ثابت در دورن یک سلسله مراتب معین به مسئولیت‌های رسمی راهبردی می‌گردد.
۲. دسترسی به شغل مبتنی بر آزمون‌های خاص است و دانش، تخصص و مهارت افراد ملاک دستیابی به کار و شغل رسمی می‌باشد.
۳. مدیریت بوروکراتیک بر پایه اصول علمی اسناد مکتوب است.
۴. کارکنان سازمان اداری بر طبق ظرفیت‌ها و تمایل شخصی عمل نمی‌کنند، بلکه به عنوان متصدی اداره عمومی کار خود را انجام می‌دهند (دفتر مطالعات بنیادین حکومتی، ۱۳۹۵، ص ۲۱).

اعمال قدرت غیر شخصی

نظم سیاسی قانونی به معنی حاکمیت مردم نیست، بلکه به معنی حاکمیت قانون است. یکی از مسائل قدیمی در نظریه سیاسی این است که یک حکومت خوب حکومتی است که بر وفق اراده و تمایل دلخواه یک نفر خاص اداره نمی‌شود، بلکه براساس مجموعه‌ای از قوانین کلی و عمومی اداره می‌گردد. از نظر کانت دولت، اجتماعی از انسان‌ها است که تحت یک قانون مشروع‌اند (دفتر مطالعات بنیادین حکومتی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷).

فعالیت‌های دولت‌ها غالباً به عنوان شکل خاصی از قانون عمومی یا قانون اجرایی مشخص می‌شوند. قانون عمومی روابط متقابل مقامات عمومی با افراد مادون و قانون خصوصی روابط افراد تابع را با همدیگر تنظیم می‌کند (Weber, 1970, P.). بنابراین، در دولت‌های مدرن اتکای قدرت و دوام آن مبتنی بر شخصیت حاکم نیست، بلکه این نهادها هستند که موجبات تداوم حکومت را فراهم می‌آورند. در نتیجه با تغییر زمامداران امر حکومت‌داری، دچار اختلال نمی‌شوند.

حاکمیت قانون

حاکمیت قانون در معنای کلی خود به تبعیت قدرت سیاسی از الزامات قانونی اشاره دارد (پروین، ۱۳۹۴، ص ۳۸۴). به عبارت دیگر، بر مبنای اصل حاکمیت قانون که یکی از اصول دولت‌های مدرن است، قانون روابط بین زمامداران و مردم را تنظیم می‌نماید. در واقع اصل حاکمیت قانون مانعی در راه خودسری اعمال حکومتی است و زمامداران در محدوده اختیارات که قانون به آنها اعطاء نموده است، حق اعمال قدرت عمومی را دارند.

سلسله مراتب قوانین یکی از نتایج عمده اعمال حاکمیت قانون است. به این صورت که قوانین بر مبنای درجه اهمیت آنها تقسیم‌بندی شده و قانون مادون باید مطابق با قانون مافوق باشد. به این صورت که در رأس قوانین، قانون اساسی قرار داشته که سایر قوانین باید با این قانون مطابقت داشته باشند.

اصل حاکمیت قانون با اصل اعمال قدرت به صورت غیر شخصی نیز ارتباط می‌یابد. به این معنی که با حاکمیت قانون، قدرت نیز از حالت شخصی و اتکای آن به فرد خاصی خارج و جنبه نهادینه و سازمانی به خود می‌گیرد.

مالیات ستانی

دولت‌های مدرن بدون درآمدهای مالیاتی منظم و اساسی دوام نخواهند آورد. توجه به مالیات برای تبیین دولت مدرن اساسی است. دستگاه سیاسی باید روابط بین دولت با مالیات و مالیات دهنده را در جامعه تعریف کند. براون مالیات را چنین تعریف می‌کند: «مالیات حقوق پرداختی الزامی توسط واحدهای خصوصی است، برای تولید درآمدهایی که صرف اهداف عمومی می‌شوند» (Braun, 1975, P. 224). بنابراین، دولت‌های مدرن با اتکاء به درآمدهای عمومی خود بر مالیات از شهروندان، هزینه عمومی و خدمات ارائه شده به شهروندان را تأمین می‌کنند. در واقع هر یک از شهروندان دولت مدرن بر طبق قانون مکلف هستند که بخشی از درآمدهای خود را تحت عنوان مالیات به دولت پرداخت کنند و این پرداخت با لحاظ معیارهای مختلفی صورت می‌گیرد.

شاخصه‌های دولت مدرن در اندیشه هابز

دیدگاه هابز در خصوص دولت به شدت متأثر از وضعیت زمانه است که او در آن زندگی می‌کند. در واقع جنگ‌های داخلی در انگلستان و هرج و مرج ناشی از آن باعث شده که هابز بحث از دولت، منشاء شکل‌گیری آن و نیز حدود اقتدار آن، آزادی‌های فردی و اجتماعی اتباع و رابطه دولت با کلیسا را از جنبه خاصی مورد تحلیل قرار دهد.

منشاء دولت در دیدگاه هابز

هابز در دیدگاه خود در خصوص منشاء شکل‌گیری دولت دو حالت را می‌پذیرد. با وجود اینکه هابز از اصحاب نظریه قرارداد اجتماعی و از بانیان این نظریه است، لیکن برای حاکمی که بر مبنای منشاء اکتسابی، قدرت سیاسی کسب نموده نیز مشروعیت قائل است.

منشاء اکتسابی دولت

همان‌طور که در ادامه استدلال می‌شود، یکی از ضروریات توجیه وجود دولت در شکل مطلقه برای هابز ضرورت جلوگیری از تجاوز انسان‌ها به همدیگر و برقراری نظم و امنیت است. از این‌رو از دیدگاه هابز حتی حاکمی که بر مبنای زور، و نه قرارداد اجتماعی، قدرت را کسب نموده باشد، از مشروعیت برخوردار است.

در واقع منشاء اکتسابی دولت از دیدگاه هابز نیز به دولت مشروعیت می‌دهد. پس پادشاهی که از طریق زور قدرت را کسب و اقدام به برقرار نظم نموده، از دیدگاه هابز حاکمی مشروع است.

منشاء قراردادی دولت

«این نظریه اولین بار از طرف حقوقدان نامی هلندی هوگو گروسیوس مطرح گردید و توسط اندیشمندان دیگری همچون هابز، لاک و روسو که همه از طرفداران حقوق طبیعی بودند، تشریح شد (طاهری، ۱۳۸۶، ص ۷۳).

نظریه‌ی قرارداد اجتماعی در پی تبیین خاستگاه دولت می‌باشد و بنیاد این نظریه بر این فرض استوار است که انسان پیش از تشکیل دولت و سازمان سیاسی در حالت و وضعیتی زندگی می‌کرد که از آن به «وضع طبیعی» یاد می‌کنند. در این وضعیت هیچ‌گونه قدرت سیاسی وجود نداشت تا قوانین و مقررات را وضع کند و به اجرا درآورد. قانونی نبود تا به زندگی افراد سامان بدهد و تنها قانون موجود و تنظیم‌کننده رفتار و اعمال انسان‌ها، قانون طبیعی بود و بدین معنا که هر انسان زندگی خاص خود را داشت و تنها از آن قواعد رفتاری، اطاعت و پیروی می‌کرد که فکر می‌کرد برای پیروی کردن مناسب است. البته در ارتباط با چیستی و چگونگی وضع طبیعی، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. در حالی که برخی آن را حالتی پیش از اجتماعی شدن می‌دانند، برخی دیگر آن را حالتی پیش از سیاسی شدن به شمار می‌آورند (عالم، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳). همچنین در حالی که عده‌ای این وضعیت را دامنشانه قلمداد می‌کردند که در آن قانون جنگل حاکم بود و انسان‌ها گرگ همدیگر بودند؛ گروهی از وضع طبیعی به‌عنوان یک زندگی معصومانه و باسعادت یاد کرده‌اند. ولی در مجموع وضع طبیعی اشاره به وضعیتی دارد که پیش از نهاد حکومت بوده است و انسان‌ها به هر دلیل تصمیم گرفتند این وضعیت را ترک کنند و یک جامعه‌ی مدنی مبتنی بر قرارداد اجتماعی را برپا دارند (همان).

در منشاء قراردادی دولت، دولت پدیده‌ای مصنوعی و ساخته دست توافق افراد جامعه است. این دیدگاه در برابر دیدگاه غیر قراردادی از دولت قرار می‌گیرد که درصدد توجیه وجود دولت به علتی غیر از توافق افراد جامعه است. بنابراین، در این دیدگاه برخلاف دیدگاه غیر قراردادی نسبت به دولت، منشاء الزام افراد به تبعیت از قدرت سیاسی حاکم، رضایت آنها است. در حالی که برخی از اصحاب قرارداد اجتماعی از نظریه قرارداد اجتماعی برای توجیه ضرورت دموکراتیک و حاکمیت مردمی استفاده نموده‌اند. لیکن برخی دیگر، از نظریه قرارداد اجتماعی حکومت مطلقه و نفی هرگونه حقوق اتباع در برابر حاکم نتیجه گرفته‌اند. هابز را می‌توان یکی از اصحاب نظریه قرارداد اجتماعی تلقی کرد که از این نظریه برای توجیه اقتدار مطلق حاکم استفاده نموده است.

وضع طبیعی از دیدگاه هابز

هابز در توضیح پیدایش دولت این‌گونه می‌نویسد که «هر فردی از افراد بشر، فطرتاً در تمام اشیاء سهیم، ذی‌حق و برابر هستند (طاهری، ۱۳۸۶، ص ۷۳) و «اساساً همین برابری انسان‌ها، منشاء دشواری‌ها است» (عالم، ۱۳۷۷، ص ۲۳۹).

چرا که افراد حدی برای شهوت و تمایلات خود قائل نیستند و همواره درصدی به دست آوردن سهم بیشتری برای خود می‌باشند. ضمن آن‌که هیچ قانون و ضابطه‌ای هم وجود ندارد که آنها را محدود به حد خاصی کند، از این‌رو در اجتماع دائماً در نزاع و کشمکش خواهند بود (زیباکلام، ۱۳۸۸، ص ۶۶). مطابق ایستار هابز، در وضع طبیعی به علت ترس و خودخواهی آدمیان، جنگ همه علیه همه برقرار است و «آشکار است که در زمانی که یک قدرت مشترک وجود نداشته باشد که آدمیان از آن حساب ببرند، مردم در حالتی زندگی می‌کنند که حالت جنگ خوانده می‌شود ... یعنی زمانی که همگان دشمن همدیگرند» (هابز، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴). چرا که «به موجب آن [میثاق] ما از هر کاری که سبب تباهی میانمان گردد، منع می‌شویم» (وت، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۳۵). انسان‌ها براساس توافقی، داوری را بین خود انتخاب می‌کنند. آن داور یا شخص سوم همان دولت، یا به زبان خود هابز، لویاتان است. پیمانی که به موجب آن آزادی‌های متعدد افراد، به صورت یک اراده درمی‌آید، چنین است، «من حق حکومت بر خود را به این مرد یا این انجمن وامی‌گذارم، بدان شرط که تو نیز حق خود را به او واگذاری از این حیث، جماعتی که بدین ترتیب در قالب یک شخص با هم متحد می‌شوند، دولت یا اجتماع سیاسی به وجود خواهد آمد و... لویاتان بزرگ پدیدار می‌گردد ... که ما ... صلح و امنیت خود را به آن مدیونیم ...» (وت، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۵۰). هابز در کتاب لویاتان، بر اقتدار سیاسی پادشاه و تحکیم فزاینده‌ی حاکمیت بی‌چون و چرای آن به قصد گذار از وضع طبیعی به وضع اجتماعی تأکید داشت و آن را لازمه حراست از حق حیات انسان‌های بالذات متمرد و استواری اجتماعات بشری دانسته است (هابز، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶).

حالت طبیعی یا حالت پیش از تشکیل جامعه سیاسی از دیدگاه هابز وضعیت ناامن و پر آشوب است. این تلقی هابز از حالت طبیعی همان طور که در بخش قبل گفته شد، ناشی از نگاه انسان‌شناسانه هابز است. از دیدگاه او انسان موجودی خودخواه و متجاوز است و در حالت طبیعی تنها چون هیچ نظم سیاسی جهت کنترل او وجود ندارد، بنابراین تنها ابزار حقانیت اتکاء به زور است. با تشکیل جامعه سیاسی در نتیجه دشواری ناشی از وضع طبیعی بشر با وجود اینکه آزادهای طبیعی خود را که پیش از مرحله تشکیل جامعه سیاسی از آن برخوردار بوده را به حاکم واگذار می‌کند، لیکن در ازای این واگذاری از امنیت و خطر تجاوز هم‌نوعان خود در امان است.

جامعه سیاسی

همان طور که استدلال شد، بشر در وضعیت طبیعی در حالت نابسامانی جنگ و تجاوز قرار داشت، از این‌رو از طریق یک قرارداد اجتماعی، اتباع جهت برخورداری از نظم کلیه حقوق خود را به حاکم واگذار می‌کنند. طرفین قرارداد اجتماعی که منجر به تشکیل جامعه سیاسی مدنظر هابز می‌شود، اتباع می‌باشند و حاکم، طرف این قرارداد نیست.

از این رو جامعه سیاسی مدنظر هابز مبتنی بر یک نظام سیاسی مطلقه است که در آن علی‌الاصول هیچ حد و مرزی برای آزادی پادشاه و نیز هیچ حقوقی برای اتباع جز تامین نظم و امنیت توسط حاکم قابل تصور نیست. قدرت پادشاه بر قدرت کلیسا، جامعه مدنی، قدرت نظامی، قانون‌گذاری و قضایی حاکم است. از آنجایی که منشاء قدرت پادشاه در آغاز امر از تفویض بالاتفاق قدرت از جانب رعایا به او ناشی شده است، باید اذعان داشت که «پادشاه شخصیت همه افراد را ایفاء می‌کند» (وت، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۵۸) و می‌تواند هر کاری را که اراده کند، انجام دهد.

نتیجه استدلال‌های هابز، وجود یک پادشاه غیرپاسخ‌گو در رأس حکومت بوده که دارای قدرتی همیشگی، مطلق و نامحدود است. در برابر این پادشاه مردم حق اعتراض و شورش را حتی در صورت نارضایتی از برنامه و سیاست‌های او ندارند. چرا که در صورت مشروع دانستن شورش و اعتراض موجبات شکست و زوال حکومت و بازگشت به وضعیت اولیه را فراهم کرده‌ایم.

البته این مطلق بودن قدرت پادشاه یک استثناء مهم دارد و آن آزادی فرد در دفاع از حیات خود است (وت، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۵۸)، یعنی شورش و طغیان علیه پادشاه فقط در صورتی موجه است که به‌خاطر دفاع از حیات صورت گیرد. چراکه اساس و فلسفه دولت حفاظت از حیات انسان‌ها و جوامع انسانی بوده است. لذا، اگر بنا باشد دولت و پادشاهی فلسفه وجودی خود را از بین ببرد، دیگر مشروعیتش را از دست می‌دهد (زیباکلام، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱).

حاکمیت مطلق دولت

نظریه حاکمیت مطلقه از دیرباز اهمیت و جایگاه خاصی در میان نظریات دولت برخوردار بوده و بسیاری از صاحب‌نظران پیدایش این نظریه را سرآغاز پیدایش دولت مدرن می‌دانند.^۸ در این بین حتی گروهی از صاحب‌نظران با تعمیق این پیوند و ارتباط، این اعتقاد را مطرح ساخته‌اند که پیدایش دو نظریه فوق در تمامی ابعاد به یکدیگر وابسته بودند (پروین، ۱۳۹۴، ص ۲۷۵).

در هر حال در فرآیند تحولات سیاسی جامعه، مقصود از دولت مطلقه، دولتی است که نقش اساسی را در انتقال جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری بر عهده داشته و با انجام اصلاحات اقتصادی، اداری و اجتماعی در منابع قدرت سیاسی به ایفای این نقش اساسی مبادرت ورزد. مهم‌ترین آثار حاکمیت دولت مطلقه در اروپا تمرکز و انحصار منابع و ابزارهای قدرت در دست دولت‌های متمرکز، پیدایش ارتش‌های جدید، توسعه اندیشه ناسیونالیستی و تاکید همه جانبه نهادهای سیاسی بر حمایت از مصالح عمومی بود (بشیریه، ۱۳۹۱، ص ۳۰۱).

^۸ از جمله می‌توان به مارکس وبر و توکیل اشاره کرد.

حاکمیت مطلقه دولت در آغاز مبتنی بر منشاء تئوکراتیک بود، به این معنی که پادشاه و حکمران در توجیه قدرت مطلقه و همه جانبه خود به منشاء الهی این قدرت استناد می‌کرد و خود را تجلی اراده و مشیت الهی می‌دانست. منشاء عقلانی حاکمیت مطلقه نخستین بار از سوی توماس هابز مطرح شد. نظر هابز بیشتر مبتنی بر اوضاع و احوال زمان خود مطرح شده است و با توجه به این شرایط درصدد توجیه حاکمیت مطلق پادشاه بود. هابز مشخصاً در راستای مشروعیت‌بخشی به قدرت مطلقه پادشاه انگلستان دلایلی چون لزوم برقراری نظم اجتماعی، پیشگیری از هرج و مرج و آشوب در جامعه را دست‌مایه عقاید و دیدگاه‌های خود قرار داد و در جهت مقابله با افکار و اندیشه‌های انقلابی ضرورت حکمرانی پادشاه مستبد را متذکر شد (پروین، ۱۳۹۴، ص ۲۷۸).

بنابراین، نظریات هابز در توجیه دولت بر یک مبنای عقلانی، برخلاف دیدگاه‌های نخستین در توجیه حاکمیت مطلق که مبتنی بر مشروعیت الهی حاکم بود، نقش بسیار مهمی بر شکل‌گیری یکی از ارکان مهم دولت مدرن یعنی برتری حاکمیت دولت بر همه عناصر موجود در جامعه داشت.

دیدگاه هابز درباره فرد

با وجود اینکه توماس هابز از نظریه‌پردازان اصلی در زمینه مطلق بودن حاکمیت است، لیکن وی برخی از اصول بنیادین اندیشه‌های لیبرال در اروپا را توسعه داد: حقوق فردی، برابری طبیعی کلیه اشخاص و ماهیت مصنوعی نظم سیاسی (که بعدها منجر به تمایزگذاری بین جامعه مدنی و دولت شد). این دیدگاه که کلیت مشروعیت قدرت سیاسی باید بر مبنای نمایندگی و رضایت افراد باشد و تفسیر لیبرالیستی از قانونی که بر مبنای آن افراد آزادی انجام هرگونه عملی را دارند، مگر اعمالی که به صراحت توسط قانون منع شده است (Pierre, 1994, P. 20).

با وجود اینکه کلیت فلسفه هابز در خصوص توجیه ضرورت حاکمیت دولت از فردگرایی و حقوق فرد شروع می‌شود، لیکن برخلاف سایر طرفداران فردگرایی، برای مثال جان لاک، منجر به نظامی استبدادی می‌شود که در آن هرگونه حقوق فرد در برابر قدرت پادشاه انکار می‌گردد. در حالی که غالب فلاسفه که مبنای نظریه خود را از فردگرایی شروع نموده‌اند، دیدگاه آنها منجر به تشکیل حکومتی مبتنی بر حاکمیت مردم و پاسخ‌گو می‌شود که در آن قدرت دولت در برابر حقوق و آزادی‌های مردمی تحدید می‌شود. مبنای فردگرایی فلسفه هابز که به مطلقیت حاکمیت منجر می‌شود، او را از سایر فلاسفه و طرفداران فردگرایی متمایز می‌سازد.

رابطه دولت و کلیسا از دیدگاه هابز

در حالی که درک عمومی از دولت در دوره گذار به شکل مدرن خود در اروپا این بود که حاکمیت از آن خداوند است و حاکم نماینده خدا است، تلاش‌هایی به بوسیله برخی از متفکران سیاسی صورت گرفت تا اینکه دولت را از تفوق این ایده خارج نمایند. یکی از مهمترین این تلاش‌ها توسط فیلسوف انگلیسی توماس هابز صورت گرفت. در کتاب لویاتان هابز پایه‌ای را برای دولت بنیان می‌گذارد که این بنیان مبتنی بر خداوند نیست، بلکه حاکمی مطلق در قلمرو خودش است. هابز در واقع نخستین فیلسوفی است که آشکارا استدلال می‌کند که دولت باید بر پایه‌های غیر مذهبی بنیان گذاشته شود (Berns, ۱۹۹۸, P. ۵۹).

در واقع به این دلیل که ادعای کلیسا در خصوص نمایندگی خدا در زمین تهدیدی مستقیم بر علیه دیدگاه هابز در خصوص قدرت مطلقه حاکم مدنی است، نباید تعجب کرد که هابز به این ایده با شدت هرچه تمام‌تر حمله می‌کند. او این ادعا را «بزرگ‌ترین و عمده‌ترین مورد سوء استفاده از کتاب مقدس می‌نامد» (Hobbes, ۱۹۶۸, P. ۶۰۵). در صورتی که کلیسا بخواهد بر پیروان خود تفوق داشته باشد، این نهاد باید اعتقاد به بهشت و دوزخ، جدایی روح از جسم و تجرد روح را به پیروان خود تلقین کند. با استفاده از این ادعا روحانیت مسیحی می‌تواند از این ابزار قدرتمند جهت ترساندن و کنترل بر اتباع استفاده نماید، در نتیجه پایه‌های فرمان‌برداری که باید بین اتباع و حاکم مدنی وجود داشته باشد را سست می‌نماید (Nauta, ۲۰۰۲, P. ۵۸۴).

نتیجه اینکه از دیدگاه هابز هیچ گونه نقش مستقلی برای روحانیت مسیحی در تصمیم‌گیری در خصوص مسائل ایمانی وجود ندارد. روحانیت تنها تا جایی می‌تواند قدرت دینی خود را اعمال نماید که حاکم مدنی به آنها اعطاء کرده باشد. محدودیت اختیارات روحانیت در برابر حاکم مدنی در کتاب عناصر^۹ هابز به گونه‌ای آشکار بیان گردیده است. در این کتاب هابز پیشنهاد می‌کند که اساساً هیچ چیزی وجود ندارد که بتواند مانعی در برابر حاکم مدنی باشد، زیرا او نماینده خدا اینجا بر روی زمین است که وظایفی را که به طور سنتی به روحانیت مسیحی واگذار شده است را انجام دهد (Nauta, ۲۰۰۲, P. ۵۸۴).

نقش هابز در شکل‌دهی به مفهوم مدرن دولت

همان طور که استدلال شد توماس هابز، از جمله فیلسوفانی است که نقش مهمی در شکل‌دهی به برخی عناصر دولت مدرن داشت. مهمترین مولفه‌های دولت مدرن که هابز نقش اساسی در نظریه‌پردازی در زمینه آنها داشت، عبارتند:

^۹. The Elements

انحصار ابزار خشونت به دولت

یکی از مولفه‌های دولت مدرن انحصار ابزار خشونت در دست دولت است. این ویژگی دولت مدرن در اندیشه هابز با صراحت بیان شده است. در واقع کسانی که دیدگاه واقع‌گرایانه نسبت به اعمال دولتی دارند، به کنترل بر ابزارهای خشونت تأکید دارند. توماس هابز کسی است که بسیاری او را به عنوان اولین نظریه‌پرداز دولت مدرن می‌دانند، تأکید می‌کند که افراد برای اجتناب از یک جنگ داخلی نیاز به یک قدرت مشترک دارند که از آن هیبت داشته باشند و اعمالشان را در راستای منافع مشترک راهبردی کند. تنها راه ایجاد چنین قدرت مشترکی این است که افراد همه قدرت خودشان را به یک مرد یا مجموعه‌ای از مردان تفویض کنند (Hobbes, ۱۹۶۸, P. ۲۲۷).

بنابراین، نظریه‌پردازی هابز در این زمینه ایجاد دولت در نتیجه توافق بین اشخاص و واگذاری کلیه حقوق به دولت در ازای تامین نظم و امنیت، این نتیجه مهم را در بر دارد که دولت تنها ابزار مشروع جهت اعمال زور است.

دیدگاه در باب حاکمیت

هابز از نخستین متفکرانی بود که حاکمیت مطلقه را بر مبنای عقلانی بنیان نهاد. تا پیش از هابز عمده استدلال‌ها در توجیه حاکمیت مطلقه مبتنی بر مشروعیت الهی حاکم بود. هابز مبانی مطلقیت حاکمیت را برقراری نظم و امنیت و جلوگیری از هرج و مرج می‌داند. پس از دیدگاه هابز به جهت برقراری امنیت و نظم و جلوگیری از تجاوز انسان‌ها به حقوق همدیگر باید حاکمیت به طور مطلق در اختیار پادشاهی قرار گیرد که افراد جامعه در نتیجه قرارداد اجتماعی حاکمیت او را می‌پذیرند.

همان طور که در سیر تحول دولت مدرن گفته شده، نظریه دولت مطلقه از پایه‌های اساسی تحول به دولت مدرن است، زیرا پادشاهان اروپا با تکیه بر حاکمیت مطلقه خود اقدام به ایجاد حکومت متمرکز و یکپارچه نمودند. قدرت فئودالی و کلیسا که تا پیش از این مانعی در راه مطلقیت حاکمیت بود، با توجیحات مختلف تحت سیطره دولت قرار گرفت.

ابتنای دولت و جامعه سیاسی بر رضایت و توافق همگانی

یکی از بحث‌های مهم در باب دولت مدرن همان طور که استدلال شد، بحث مشروعیت قدرت سیاسی است. در دولت‌های مدرن، برخلاف دولت‌های سنتی که مشروعیت حکومت عمدتاً بر پایه حق الهی پادشاه توجیه می‌شد، مشروعیت خود را بر رضایت اتباع قرار داده است. از این جهت توماس هابز را باید از پیشگامان نظریه قرارداد اجتماعی تلقی کرد که یکی از مبانی دولت‌های مدرن مبتنی بر حاکمیت مردمی را تشکیل می‌دهد.

انقیاد کلیسا در برابر حاکم مدنی

همان طور که استدلال شد هابز در رابطه بین دین و دولت قائل به برتری دین و یا مشروعیت دینی حکومت نیست و بر عکس کلیسا را تحت انقیاد حاکم مدنی قرار می‌دهد. از این رو امور دینی نیز تحت نظر دولت قرار داشته و آزادی کلیسا تا آن اندازه است که دولت اجازه دهد. اقتدار کلیسا در برابر حکام و پادشاهان همان طور که استدلال شد یکی از موانع ایجاد حاکمیت واحد در جوامع اروپایی بود. نظریه پردازانی مانند هابز با ایجاد محدودیت شدید و برتری حاکم مدنی بر کلیسا در واقع اقتدار کلیسا در برابر حاکم را به چالش کشانده و زمینه شکل‌گیری دولت مدرن را فراهم آورد.

فردگرایی

یکی از اصول و پایه‌های دولت مدرن فردگرایی و یا اصالت فرد است. برخلاف دیدگاه‌های برخی، فلاسفه که قائل به تفاوت طبیعی بین انسان‌ها بود، از دیدگاه فردگرایانه همه افراد جامعه با هم برابر بوده و همه از حقوق و آزادی‌های سیاسی برخوردار هستند. هابز نیز در بنیان فلسفه خود از طرفداران مدرن دیدگاه فردگرایان است. به طوری که مبنای حکومت از دیدگاه هابز توافق و رضایت افراد جامعه می‌باشد. هرچند استدلال هابز جهت توجیه حکومت مدنظر خود مبتنی بر دیدگاه‌های فردگرایانه است، لیکن نتیجه‌ای که او می‌گیرد، کاملاً متفاوت از دیدگاه فلاسفه فردگرای دیگر است.

نتیجه‌گیری

سیر گذار دولت مدرن در اروپا از نظام فئودالی به دولت مطلقه و سپس دولت مدرن می‌باشد. در اروپا قبل از ظهور دولت‌های مطلقه، حاکمیت یکپارچه نبود. در کنار پادشاه، فئودال‌ها و کلیسا نیز قدرت مسلط محسوب می‌شدند. به طوری که پادشاهان از اعمال حاکمیت بر فئودال‌ها و کلیسا عاجز می‌مانند. به دنبال جنگ‌های مذهبی در اروپا و متعاقب آن انعقاد معاهدات و ستفالی حاکمیت دولت به رسمیت شناخته شد. تحولات دیگری مانند ظهور طبقه جدید سرمایه‌داری شهری و نیز افول اقتدار کلیسا در نتیجه اصلاحات مذهبی هر یک به نوبه خود عاملی در جهت گذار دولت در اروپا به سمت دولت یکپارچه شد که در آن پادشاهان اختیارات مطلق در رابطه با تصمیم‌گیری در خصوص اتباع خود و همچنین روابط خود با سایر دولت‌ها را داشتند.

این مرحله را باید ظهور مرحله دولت مطلقه در اروپا تلقی کرد. متفکران دولت مطلقه کوشیدند که مبنای عقلانی برای مطلقیت حاکمیت ارائه نمایند. یکی از این متفکران توماس هابز است. این فیلسوف انگلیسی تلاش نمود با توجیه برقراری نظم و امنیت و جلوگیری از شورش و آشوب و تجاوز افراد جامعه به همدیگر، دولت مطلقه را بر مبنای عقلانی بنیان نهد. برخی از عناصر مهم دولت مدرن را می‌توان در اندیشه‌های هابز یافت.

بحث حاکمیت دولت و نفی هرگونه قدرت هم‌طراز، مشروعیت انحصاری استفاده از زور در دست دولت، دیدگاه فردگرایانه در توجیه مبنای تشکیل دولت، به رسمیت شناختن برابری طبیعی همه افراد جامعه، نفی اقتدار کلیسا بر دولت، همگی از موارد تأثیرگذار فلسفه سیاسی هابز بر شکل‌گیری دولت مدرن محسوب می‌شود.

منابع

- افضلی، رسول (۱۳۸۶). *دولت مدرن در ایران*. در: مجموعه مقالات. قم: دانشکده علوم انسانی مفید، انتشارات دانشگاه بشیریه، حسین (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: نشر نی، چاپ بیست و پنجم.
- پروین، خیرالله (۱۳۹۴). *مبانی حقوق عمومی*. تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم.
- دفتر مطالعات بنیادین حکومتی (۱۳۹۵). *آشنایی با شاخصه‌های دولت مدرن*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۸). *پنج گفتار در باب حکومت*. تهران: انتشارات روزنه.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *اصول علم سیاست*. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷). *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۷). *بایسته‌های حقوق اساسی*. تهران: انتشارات میزان.
- هابز، توماس (۱۳۸۷). *لویاتان*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- وت، جونز (۱۳۷۶). *خداوندان اندیشه سیاسی*. ترجمه علی رامین. بدن ماکیاول و لاک هابز. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ج ۲.

Anthony, G. (1985). **The Modern State and Violence**. London: Polity Press.

Berns, W. (1998). **The Need for Public Authority**. In *Freedom and Virtue: The Conservative/Libertarian Debate*. Wilmington, DE: ISI Books.

BownJr, W. (2018). **Rise of the nation-state**. Available at: <https://owlcation.com/humanities/nation-state>.

Braun, R. (1975). **Taxation, sociopolitical structure, and state-building: Great Britain and Brandenburg—Prussia**. In: C. Tilly (ed.). *The Formation of National States in Western Europe*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Buzzard, L. (1999). Stop! In the Name of the Law. *World*, Vol. 14, No. 29.

- Henry, W. (۱۸۳۶). **Elements of international law: with a sketch of the history of the science.** Philadelphia: Carey, Lea & Blanchard.
- Hobbes, T. (۱۹۶۸). **Leviathan.** Harmondsworth: Penguin.
- Nauta, L. (۲۰۰۲). Hobbes's Views on Religion and the Church. *Journal of the History of Ideas*, Vol. ۶۳, No. ۴.
- Osiander, A. (۲۰۰۱). Sovereignty, International Relations, and the Westphalia Myth. *International Organization*, Vol. ۵۵, No. ۲, P. ۲۵۱-۲۸۷.
- Pierre, M. (۱۹۹۴). **An Intellectual History of Liberalism.** Princeton: Princeton University Press.
- Weber, M. (۱۹۷۰). **Bureaucracy.** In: H.H. Gerth & C.W. Mills (eds). From Max Weber. London: Routledge & Kegan Paul.
- Weber, M. (۲۰۱۵). **In Weber's Rationalism and Modern Society.** Translated and edited by T. Waters & D. Waters. Palgrave Books.

